

۴۰۱
 متقابل جمیع من علی الارض بقدرت تائیدش قائم فرمود
 صفوف غبار اشکت داد و لشکریجات را نصرت
 بخشید و روح حیات در قلوب تائبین بر عهد و میثاق
 دمید حضرت افغان سدره مقدره مبارک را یک یک
 تکبیر اربع ابی ابلاغ و تائید و البها علیک و علی کل افغان
 ثبت علی المیثاق ع ع

هو الله
 ای ثابت رانج بر پیمان رحمن آنچه مرقوم نمودم بعبودیت ^{خطه}
 کردید از مضامین دلنشینش قلوب تائبین در روح
 ریگان به پایان حاصل و از معانی شکرش مذاق ^{مانان}
 شیرین گشت سبحان الله آن دل پاک در مدینه عشق
 و این قلوب در قلعه سخن چه ارتباط عظیمی در میان و

چه الفت قدیمی ظاهر و عیان چه که ارواح طاهره ثابت بر
 میثاق الیوم جنود مجنده ملکوت ابی هستند یک تب
 لشکر جیانتند و یک صف جنود نجات اخراج منزلت را
 از میدان بدوانند و اوراق شهبات منتشره را ارجاع
 بصاحبانش نمایند از ذکر اسم این مظلوم تبعظیم کول
 نگویند و از شکایت از اجابت نابت بر عهد و پیمان بفرمند
 که این بهانه است و مقصد اصیل شخص ذکر است و چنان
 قین و زکی و پیر فرستند که از نشانیات و تمکیمش باها
 ادراک نمایند که مقصود القای شهبات است و منزلت
 نمودن در عهد و میثاق باری در مکتوب درج است
 بصاحبانش برسانید و الهیاء علیک و خاتل ثابت باسخ
 عی میثاق الله مخ

ای بهرام سپهرای خوش فرجام نامرات چون نامت
 پرشکون و خامرات چون ملک آسمان مشک بار و بهما
 چکه نام دومت گماشت و پیام دوستان اردغانا
 داشت یاران پارسی هر یکت یک از جهان بازاری
 و گشتی دانشند و کیرمان از کران تا بکران دریاستی
 پس راستی بدان امروز جان پارسی در جهان نیستی
 هستی بخش است و جشن جشن یزدان بلذ درفش
 دهنش و بخشش ایزدیرا بنگر که آفتاب جهان آسمان باز
 از فادر پارسیان در شهید و احقران تابان در سپهر
 ایرانیان نور افشان گشت و فاوران و باختران رگ
 شد پاک یزدان سزادار ستایش و نیایش است

میزد مهر بهرام بود بکن که جانس خوشتر بار بخواند

که چنین بخششی ارزان فرمود و چنین مهری رایگان
 داشت امروز دوستان پارسی باید از شادمانی پرواز
 نمایند و درستان جهان آغاز کشودن راز نمایند و
 باین آهنگ و آواز دمساز گردند روز روز فریروز هست
 و تابش تابش افتاب کیمی افروز و آتش آتش جهان سوز
 آتشی که همه پر تو است ندود و یزدانست نه کیهانی
 آسمان است نه زمینی تابشش جان بخشد نه جان گیرد
 بر هر چیز بفراید نه بجایه این مهر سپهر نشانه آن افتاب
 است و این آتش نشانه اذان اذرها تاب باری
 در شب و در میان آن باران شاکمانیم و بدوستی آن دوستان
 همدم و همدمستان از ایزدی مانند خوانیم که همواره همه
 پارسیان را یار و یار باشد تا در آن سخن آسمان همه چون

چراغهای یزدانی برافروزند و پردای پنهان بسوزند و
 با تش دوستی و خدا پرستی بسوزند اینست بخششند
 از نیش که امروز روزی یزدان پرستانست و پروردی
 می پرستان و بشادمانی مستان و خوشی هوشمند و
 کامرانه در دستان یار مشکل پسند ع ع

هو الابی الابی

این
 یا من ثبت علی العهد والميثاق الیوم نعتی اعظم از
 و ستایشی ابدع از این نه کلمه مجاهد و نعت طائف
 حوال این وصف جلیل و جمیع مدائح و مضامین و مناقب
 ساجد این وصف جمیل و رب السموات العزیز و رب
 ملکوت الابی جمیع ملائکة و ریحان و تقدیس این
 قدسیه مشغول و بنفت و وصف این هیات کل محرزانه

۴۰۶
را سحر فالوف چه که ارباب شهیده افتنان در مهبوب
الیوم ایازی امر دقیقاً نباید آسوده نشینند و خود را با امری
از امور آلوده نمایند تا طوفان امتحان ساکن گردد و
همچنان افتنان را که شود غیرمترنزل متلاشی شود و
فجر بتقل شعاع تو تسل متباهی گردد خدمات آنحضرت
در ساحت اقدس مشهور و مذکور و زحمات آنجناب
در درگاه امدیت معروف و مقبول در مخیره بارگان
حقیقت خوب از عهد برآید و ذلک من تائیدات
الملکوت الاهی التي اختصک بها فاشکر الله علی
هذه الموهبة الکبری والمنحة العظمی فسوف یعطیک بر
فرضی و اطمن بفضل مولاک الذی علی العرش استوی
ثبت الادم و دع الاصلام و ازل الادم عن قلوب

متنزاهن الارکان ای الادی امر شتبع کردید و متفق بودید
 و یک روح و یک جان و یک جسم و یک دل و یک روان
 کردید و مگذارید که نفسی در امر الله فطرا اندازد و فتوری
 وارد آرد قسم بحال قدم واسم اعظم که مقدار شمره
 رخته الیوم من بعد بقدرنا صله شرق و غرب کرد و
 مقدار کاهی اختلاف کوه تاف شود این زحمات بکلی
 هدر رود و کور مغضی کورد و دور مقدم شود بنیان از
 بنیاد برافتد و امکان بجا محروم از نور رشاد گردد
 صبح هدی اول نماید و ظلمت ظلمات اهاطه کند طوی
 لیل سپرو از آید نفاق بلند شود مد محکم و قلعه
 مستحکم نبوت در سوخ کتل بر بنیاق اعظم است اگر
 احتیای الهی قدم ثبات بنهند و رسوخ دستفاست

نمایند بپیمان و ایمان الهی بهام قوت تثبیت و تمسک
 نمایند کل در ظل سدره محفوظ مانند و هر غم و ازان
 امر سلاشی گردد و صبح نورانی لیلظه عاالدین کله
 روشن و لایح شود سع

هو الاهی

ای اجتهای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی
 ایشان مرغ فنا است و لانه خفاش ظلمات ظیر
 الهی ملاحظه فرمائید که طیور صدائ قدس و زخاآر
 پس در هیچ عهدی در این کلن فانی آرمیدند و یا از
 شاخار آمال کجا چیدند و یا درمی راحت و آسایش
 دیدند و یا آنکه سرت جان یافتند و صحت و بدان
 جستند هر صبحی را شام تا یک دیدند و بهر شامی و

سرگردانی و بی سرو سامانی یافتند گاهی غل و زنجیر بوسی
 اختیار نمودند و گاهی بلخی شمشیر چون سید حضور بکابل
 چشیدند دمی اش جانسوز نمود در اکستان یافتند و
 که صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند
 وقتی نشستم کاران را پوش یافتند و زمانی بر دریغ
 یزدیان را مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان ببقا و
 جهانیان بوفار قدر و بهائی بود اول این نفوس بعبودت
 تمنا ای مسایش و زندگان می نمودند و آرزوی خوشی و کامرا
 پس بیقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه
 و پراستباه گردید که اهل سوش و دانش بلا یای سبیل الهی را
 راحت جان و مسرت و بعدان شمرند و مشقات را صرف
 عنایات دانند رحمت را رحمت بینند و نعمت را نعمت

دانند بلخ ابلح صد ما را عذب فرات خوانند و تکانند ^{ن را}
 صحت ایوان یابند حرارت محبت ^د با خودت و جمودت
 جمع نشود و انجذابت جمال الله با سمانت و سکون ^{جمع}
 نکرده و آتش و شمع در آغوش نشوند و کوه نارد ^د
 برف و تل خسر و غار پنهان نکرد ای اجتای فدا صد ^د
 و ای بندگان درگاه فغان و آبی و ای عاشقان سوز د ^د
 و ای عارفان راز و نیازی در الواح الهی ذکر مکت ^د
 و بیان ^{مفاتیح} مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون
 روحی دشون عنصری تبعه بلکه مراد الهی این بجم که سمع
 در جمع برافروزد نه در صحرای ب نفع کافر فیض الهی ^د
 ارض طیبه نازل گردد نه ارض حبره و الا خواهری
 شمع را مکت نتوان گفت و پریشان ^د جمنا علامت ^د

توان شمرد افسردگی حیات و زندگی تجسیر شود و ناتوانان و
درماندگان هوشمندی و زیرکی نکردند ای کرم الله یا اجاب الله

علاء الله الینار محبت الله شیخ

هو الابی ای مجوران صهربای آبی نغمه ز جمان از
ریاض باقی میوزد و صبح نورانی از افق معانی سیدید و
صلای بیداری از ملکوت ابی میرسد و کلبانکت مهر
عند لیب و ذوق آدرین میزند گلشن توحید در ریاض تشریف
باز و گشوده و کلهای معنوی و از بار حقائق زلفان خندان
و گنجه اورد در ریاضین بسز و خرمند و اشجار و در آن
سجانه بارور ریشه حکم انهار تسنیم جاری و چشمه زمین
باودان چو سنده و ساری سرو آزار در بالیدین است
و قمری شتاق در نالیدین لیلای حقوتی بار خن از درخت شتاد

و مجنونی در حدی بادی سوخته مشهور بلبل گلستان الهی
 بنغمات معنوی دمساز و هزارستان روحانی بار
 کل ربانی همراز از بهر صمت صدای نغمه و آواز هست
 و از هر چه دلهای عاشقان در سوز و کداز و از هر شاخ
 صوت رود در ترانه بلند است و از هر کاخی نوای حیا
 و پنهان ز فرشته مار و آواز الهی بشنوید و آواز مشا
 و مثانی روحانی استماع کنید عود و بر لب بردارید و
 در این ریاض تقدیس بالجان توحید تجید رب مجید
 بنوازید که طیور این حدائق و ششون این حقایق
 مظاہر الطاف رب و دودید و مطالع انوار شمس
 وجود عون الهی باشماست و فیض نایب شماست
 حال شما غمگین آثار عنایت حق ظاهر گردد و انوار

الهی شرق و غرب را روشن کند و البهائم علیکم یا احیاء الله

هو الاهی

ای محمود خمر محبت است قومی از باده خلاری پر نشسته

و سرورند لکن باید در رخسار و فتورند حزین از خمر غرور

محمورند عاقبت مفروز و محرومند جمعی از صهباء

محبت است در شور و نشورند و از باده معرفت است

سرور و جنور این نشسته باقیه است و این سرور

شادمانی از ورود در حدائق الهیه پس اگر سرور باید

آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشه مطلوب از خمر

الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول آنچه در خمیازا^{ری}

نکنند صفای عشق زان شراب معنوی ساقی می^{ری}

بیار جمیع نفوس را نصیب نماید با وجود آنکه جام باده

و خمر الهی میسر هیچ عظمت باکی باین آفتابانی منتن میل

مینماید لا والله عبد البهاه عباس

هو الاهی ای مؤمن و موقن بآیات الله درین

ایام که جمیع آفاق امکان از آثار قدرت و عظمت امر

حضرت رحمن مشرق و لایح و تائیدات ملکوت اعلی

و جبروت ابی متابع و متواصل و قلوب مخلصین

از این انوار چون صبح صادق لامع و ساطع و زنگ

جانبخش از ریاض الطاف در محبوب و طاهر و از

جهتی ارباب شدیدة اقتدان و امتحان در میجان

و امواج بلایا و زریا متواصل باوج آسمان از خبتی

اعداء الله از جمیع جهات مهابم و سهام بعضا تر

و آتش ظلم و طغیان ستمکاران شعاعه انگیز و از

۴۱۵
جهتی رسالین و فساد فتنه جوان متواصل و این سنده
درگاه فرید و وحید سپر جمیع این سهام گشته و باید
لیلاً و نهاراً بمدافعه در جمیع نقاط ارض قیام و مهرا
کل را مقابله نماید لهذا باید اجتهای آبی که در اطراف
و کنار هستند شب و روز بحال تصریح و ابتهای ^{گاه}
آبی عجز و نیاز آرند و گریه و زاری کنند که جنود ملایمی
از مالکوت غیب نصرت و یاری فرماید زیرا این شدت
صدما تر اوتت ملکوتی متقاومت تواند و این کثرت
مهاجمات راستی جبروتی شاید که قابل ایستد
و هم چنین نصرت این امر الهی با اعمال فالصه بنده و
شیر مرضیه اهل الله و اخلاق و روش و سلوک عباد
فخلصین درگاه جناب ابی و طلعت نور است بار

تمام در کل احیان منوجه و در انظار که نجات قوی از
 شطر ابرار برسد و سمع مترصد که اخبار روح و ریگان
 و اصل گردد لهذا باید انجناب بنصایح هر غافل را که
 تصادف نمایند بیدار کنید که الیوم ذرّه از اعمال که
 نده نباشد خسران بمین و کلام که نده گفته نشود مشله
 انکیز است روش و سلوک اهل الله در جمیع الواح الیه
 نازل بموجب آن عمل شود ع ع

هو الابی

ای در وقت موقنه با آیات الله حمد کن فدا را که در ظل سدود غنهی
 وارد گشتی و از انمار شجره ایقان مرزوق شدی در بحر غفران
 در آبی و قطع مراحل نمودی تا بساحت اقدس فائز گشتی
 و سمع خود نصایح الیه را استماع کردی و روش و سلوک حق

دیدی و امواج تلخ غنایت مشاهده نمودی طاق بیوه
 نیت و جوهر فطرت بر امر الهی ثابت و راسخ باش و بعد
 و پیمان ربانی متمسک کتاب عهد بکران و پیمان و ایمان
 حق را فکر و تخطی کن این عهد عهد و شوق است و این
 میثاق میثاق غلیظ در جمیع عصاره و ادوار منظر هر مقدسه
 چنین عهدی سبقت نیافته و مماثل نداشته این عهد است
 که شمس حقیقت الوهیت بذاته از حقایق مقدسه و جواهر
 وجود و ذرات ممکنات گرفته و هکس چون روح الهی و
 هویت ایگار نافذ و جاری و ساری فنوف تسمین
 نعمات هذا العهد و تشبیه نفحات هذا الميثاق من الملائ
 الاعلى و الجبروت الالهی عند ذلك يرتفع منك الضمیر
 و تقولین سبحان من انزل هذا العهد التیذیه سبحان من انزل

هذا الميثاق العليظ سبحان من عقد هذا اللواء المعهود

سبحان من تد هذا النخل الممدود سبحان من انام هذا

التي هو المشهود ع

هو الله

ای ناطق بذكر الہی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن

نمود خفاشان پریشان شدند کہ ای وای مارا مجال و

میدان نماند و دکه و بازار در شکست پس چاره باید کرد

چہ کہ محراب و منبر بر ہم خورد یکی گفت این صبح کاذب

است دیگری گفت کوکب آفل برخی گفتند خبر شما

است نادر الوقوع کوکبی لامع از پس ندارد بعضی گفتند

کہ شعاع کورہ و لکانیت کہ وقت طغیان آس افشان

است و چون آفتاب انور دمید بز و ایای فلنون و

دخما ای و بوم کوناگون خریدند که این شب است نه روز طلعت است
 نه شعاع دافروز که آن خسرو کشور شیر کوان پرتو بهمان
 که آن کوی آتشین کوان روی نازنین و چون آن تیر
 تابان در وسط آسمان در نقطه معقل النهار خیمه برافراخت
 نوبت سلطنت بزواخت که ای این بیا میان وای خفاشها
 پروا شراق است و تخی نیر آفاق اعه طور است و شعاع پرو
 چشم مشتاق منور است و مشام عشاق معنبر نغمات
 جان پرور است و نسامت ریاض حشر کبر نفوذ صورت
 و نفی کلشن سرور فیض عنایت است و یوم بشارت
 دشت قیامت است و وحشت دنیا و آخرت خوف ^{خبران}
 تضرع کل ذات حمل حملهاست و بیم نذل کل مرضوعه نما
 ارضعت و هر اس و مری الناس سکاری و ما هم سکاری

دلایل

ولیکن عذاب الله شدید است و ظهور و تفریح فی القصور و لذت
رجع غیر ابعید است سرور و جوار است و حشر نشود
اصحاب یمن در فلک امین است و اصحاب شمال در
شربال ان الابرار لفی نعیم است و ان الفقار لفی عجم
شمع الهی روشن است و انجمن رحمانی کاشن خدا
این وقعات غنیمت بهیوشانرا بیدار نمود و مدبر ایشانرا
هشیار نکرد حال هنوز منتظر این بومند و مستحق زجر
و لوم در هر فی جوضهم بلعبون پس ای اجبای الهی
شما که صدر نشین این بزمید و تیغ اتشین این بزم
ظهور حدائق توحیدید و ظهور حقایق تجرید در ظل
کلید وحدانیت جمع شوید و کت لو آه حضرت اقدس
مجمع التشمیل قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر نمایند

و در صد و شصت و نهم انوار زاهره این نشر عظیم افتید
 در الفت و محبت بکوشید و با هم بکوشید و با افعال
 الهی نماز از ناس شوید و بر روش و سلوک ملک
 الملوک ممالک بین باس در جمع شمل بکوشید و در
 ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید
 و با آشنا و بیگانه خیر جوین نظر بقصود نمایند
 و از فیض ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید
 و در ترقی در جمیع شئون بذل مجاهد نمایند و ان شاء
 جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده براندازد
 چون عهد و پیمان محفوظ و مستون گردد و الا حتی
 علی الوابل حتی علی الضلال حتی علی خيبة الامال حتی
 علی الیاس و الاضغاث حتی علی غاب شدید الحال
 و البهائم علیکم

ايها الخليل اكليل قد ملوت آيات شكرك لله رب السما
 والارضين بما كشف الغطاء وجزل العطاء وارسل
 السماء مدرارا وانزل من مصرات الحيات ماء شجاها
 واجبي به بلدة طيبة امنت باذن ربها واهمزت ورد
 واخضرت ترينيت بكل زوج بهج ^{ولملك ينبغي ان}
 يستبشر بشارات الله في هذه الايام التي فاضت ^{ضيات}
 ربك القديم تانت اكن ان الائمة الساطعة قد سطعت
 وان ساءم رياض الاهدية قد هبت وان كور اكيون
 قد اجت وينابيع الحكمة قد نبعت وانوار العرفان
 قد لمعت ونجوم الهدى قد برعت ومطالع الآيات
 قد اضاءت ومشارق البينات قد اشرقت بالنور المبين

وابواب الملك مفتوحة على وجه اهل السموات والارضين
وايك انت يا ايها المتمسك بذيل رداك كبيرا والمتشبث

بالعودة الوثقى مع المتزلزين الضعفاء المستغربين
في جور الشهوات العاقلين عن المرجع الوحيد المنصوص بمبدأ

من ربك الكريم لانهم في معزل من مواهب ربك وفي
عمية عظمى تاتد اكن سوف ترى راية الميثاق تختفي في

اعمال قليل الافاق وان نير عهد ربك يشرق اشراقا
تخفض منه الابصار عند ذلك ترى المتزلزين في

خسران مبين والعاقلين في حيرة ويا من شدي
ار حليل كسوت الجناب واصل واز نجات رياض

معانيس حيان مفهوم شد كه بعضى مستغربين كه اين عهد
چه تعامير اطالب و تدعى قسم بجا القدم كه اين عبد ازدا

در بوی ادعای تمسخر و در جمیع مراتب ذره از عبودیت را
 بجور الوهیت و ربوبیت تبدیل نمایم چه که هزار الوهیت
 و ربوبیت بسیاری نمودند حضرت قدوس روحی له
 العزاء یک کتاب تعبیر صدرنازل فرمودند از عنوان کتاب
 ما هاتیش اذانا الله است و من باب طاهره انی انما الله را
 در بدشت تا غنان آسمان بانیا الله ابلند نمود و همچنین
 بعضی اجباد در بدشت و جمال مبارک در قصیده در تائیه
 میفرماید گل انالود من رشح امری تائیه و کل انربوب
 من رشح علی تربت ولی کینفس را نشنودند که عبودیت
 کماهی حقا قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهیم فدا کرد
 از برای خویش چه مقامی غنیم از فرع منشعب از اصل عدیم
 است تا آنکه کن ذل رقاب کل عام و خضع اعناق

کل مقام ورتبه لهذا المقام العظیم

ع

است الهی

ارغب لحسین روحی لاسمک الفدا من و تو همنا میم
 تو خوشگام و من مکنام تو بعبودیت او قائم و من بهروز
 در وادی عصیان و بادیه نیان نام تو چون موفق بر
 عبودیت اوستی دعای نیز در حق من ما شاید بجز
 و نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت
 حرکتی نماید ع
 ابد و ستان رهبران شمس حقیقت چون از افق نامگان
 بر جهان امکان باشد ساطع اشراق فرمود و فیض قدیم
 جهان حادث با او اطاعت نمود اول تجلی و اشراق بر تو نور مشایخ
 بود که در ظل شجره انیس ابراق درخشد و افتاب عبد

بوی
 در کفایت کس عبودیت ما و الله تبارک و تعالی

چنان حرارتی ببدن داشت که حقایق کفینو پرت میگردید
 و انبیا مستکبره که چون بدنه نشور در کون غیوب مطبور
 بود از حیرت نهانی بعرضه شهود مشهود گردید و تنه‌های
 مسور انبات شد و از پرتو حرارت آن آفتاب و فیض
 باران رحمت بپایان و مهیوب اریح لواقع رحمان نشود
 نما نموده و حقیقت آن کینومات ظاهر و عیان گردید
 یکا ابتداء بها تا احسن شد دیگری فجعل غشاء احوی کنت
 یکی کثیره طیبه اصلاها ثابت و فرعمانی السماء گردید و
 دیگری اجنت من فوق الارض ما لها قرار بدیدار شد یکا
 چون کل سنگت و رواج طیبه نشر نمود و دیگری چون گیاه
 بدبو اهل کوه و صحرا از راکه دفر از جرم نمود یکی در کان خویش
 از حرارت خورشید تربیت شده لعل بخشان گردید و

اخبار درستان صبح باو سینه انبیا

دیگری در معدن خود پرورده شده خرف و صدق از زبان
 کشت پس ای اجنبای الهی بجان بگوشید که در این کوشش
 کل و ریگان و ضمیمان و زر کس گلستان گردید تا بوی خوش
 و رایحه دلگشایان مشام یاران را معطر نماید و این رایحه
 معطره بوی گل شربت و سرسوخ بر میثاق است ع

بهوانه

ای یاران جفیتی چندسیت خبری از شما نرسید و صبح
 پیامی از آنجهت ندیدید حضرت طیر صدیق ملکوت
 جناب مرتضی روحی له القدر امان خواجه و یارید که چه از ^{قد} ^{ده}
 در قطب آفاق بر او وخت که شعله شش نادانته ملکوت
 اهی رسید و چنان بر توی ساطع کرد که آفاق
 کائنات را روشن کرد پس معلوم گردید تا سوزی نیز

اجبار در کائنات میم بنام خداوند تعالی

و تا چون شمع نگدازی جمیع روشن سازی اید و ستارگان
 انصاف باید بدیم که در چه دوریم و در چه کور در بگردانیم
 آئینه مستشرقیم چرا پر بشارت نباشیم و در نقل سده در حیات
 آرمیده ایم چرا پر مسرت کردیم بر کنش غنی بپریدیم چرا
 کیسه تهی گذاریم و در ساریه آن سردسین در آیدیم چرا ایچا
 و منجی مانیم لطف عنایت حضرت مقصود با این مرد ستارگان
 زیاد بود و خطبات عین عنایت شامل جمیع ایشان بود
 جمیع احیان اظهار الطاف میفرمودند و منتی لطافت مند
 میفرمودند دیگر چه غم داریم و چه غصه از چه رامله استورین
 ارزو می نمودند شایان فائز گردیدید و هر چه را که اهل
 علیتین در حسرتش مردند شایان محظوظ و مرزوق شدید
 جمیع ملا اعلی آرزوی یک خطاب جمالی مرا می نمودند که

من شاهزاده محب عالم را علیه السلام

بشرف اصناف آن رسوند و شما از مدد و سنیاء این خطا برا
 اصناف نمودید و ندای الهی را بسمع قبول استماع کردید آیا
 میدانید این چه فیضی بود و مسائلتید و آیامیدانید این
 چه موهبتی بود و صغائتید سرورباشید و مستبشر کردید ع

چوانته

امر سنده الهم یکا از اجاب ذکر ترا در این انجمن نمود و
 بتائست لب شود که محبت دلبر حقیقی گریبانی
 خاک دارد و بجا غزان سینه چون اینته افلاک این
 سرشته گوی الهی نیز خامه برداشته و نامه نگار شده بلکه نسبی
 از ریاض قلوب بوزد و مشام شتافت از معطر نماید پس
 ای طالب روی حق مشام مستعد نما تا آن بوی جان بر
 در دماغ آید و روح حیات تازه یابد و البهار علیک ع

ای بنده الهی اگر چه صد هزار نغمه و آهنگ در زوایای
 خنجر این دل تنگ مضمحل ولی یک ترانه مجال نه و یک ناله
 فرصت نیست چه که ز اشخان جفا بلبل و فارا احاطه
 نمهند و با چنگ تند و تیز و منتقار چون تیر آبدار در
 کمین این مرغ زارند و صد هزار کرک خونخوار هاجم بر
 این آهوی دشت پروردگار و این طیر ذلیل را جرمی جز
 هدیر و حنین نه و این غزال صحرای عشق را ذنبی جز ناقه
 مشکبار نه و این باز ساعد شهریار را گناهی جز پرواز در
 محبت کردگار نه فاعشبر و یا اولی الانصار ع

هوانتد

ای خباز پر نیاز حضرت روح بگوار این میفرماید آنا

س خباز پر نیاز خنجر خنجر

در دشت جان کسبیل آفریننده طیر سواد ناله تنگ
 روی سواد سواد سواد سواد سواد سواد سواد

۴۳۱
خبر اندی نزل من السماء من اكل من هذا الخبز لم يموت ابدا
میفرماید حقیقت عیسویّه مائده سماویه است و از آن
سماویه هر نفسی بهره گیرد بکیات باقیه فائز شود و هم چنین
شئون رحمانیه که از آن نزهت فیوضات ربانیه ظاهر شد
آن شئون نیز مائده سماویه حضرت بچون امرت پس
خبازا الهی باش و بسبب حصول و وصول نزول این مائده

سماویه کرد ع
هوایه
ای خیاط جامه را که بر اندام هر کس عالم موافق و موزون و برابر
است طاعت میافزود و تشریف عهد محبوب آفاق
چون که خیاط الهی این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده
حال کهنه دوزانی چند کمر تهمت بر بسته که از قماشهای عتیق
که تار و پودش ادغام صرف است جامه آلوده بجهت اسکیل

عالم دوزند و از این صفت تقدیس رحمانه عاری
 بری نمایند فبئس ما هم یفعلون این تمییز از حریر
 نلکونست و دستکاهش در جهان کما هووت و حدش
 سلطان جبروت و البصاء علیک ع ع
 هو الاهی ای درویش تو را نام روشن و دل کلشن
 است و صون حمایت حضرت احدیت قفان و جو
 پس بقتضای نام باید چون سراج و باج کردی و چون
 اقباب پر تاب شوی چون ستاره همواره بدر خشی و
 چون بدر منیر نور باثیرسانی اجسام منیره یعنی منحصر
 روشن چنین است ع ع

جمع درویش درویش منیر

هو الاهی

ای دوستان حضرت دوست شمع هدی روشن است

و نور افشای جلوه بهر آنجن غلام فیض در زیر شمس است
 و ملکوت غیب پرکشش سرش در سرود است
 و طیور حدائق در انجمه بزم امیران داد نسیم مشکباز عنبر
 شمار است و شمیم کیم بزار روح بخش ابرار با او بود
 این تافلان مرده اند و جا پایان خفته و متنزلان
 پشمرده و منجمان افسرده چه که خورشید جاوه در
 دیده بینایان کند نه گوران و نعمات داودی اهل
 سمع را با بهتر از آرد نه گران و شهد بقالذت مذاق
 اهل ذوق گردد نه مردگان حال اکمده شما بصیرت
 روشن دارید و قلبی کلشن جامی بر می دارید و شما
 کل چهره شاهد آنجن نظر عنایت جماله قدم و رسم عظیم
 با شماست و لحظات عین رحمانیت شامل حال

شما پس بگرانه این فضل و بخشش در شرفیاش
 کوشید و از جام پر صفایش بنوشید چون شمع
 بر آفرزید و چون نار موقده در وادی یمن بسوزید
 و آفتاب روشن نمائید تا افتخار آشیان غنچا
 مشرق بعا کردد و ولایت تعلقش امین
 جلیس سیمغ نغیس شود تا در حدائق حنائیش
 طیور قدس نغمه و آواز آیند و در دشت و آبها
 آهوان و حدت بزمار و کشت و کنار و چون آن
 مرز و بوم بنفحات حضرت قیوم زنده کردد جنت

ابهی شود رخ

هو الابی

ای دستان حقیقی در شب روز با شراق آشی جان سوز

در دامنه این جبل و این کوه بگذر و فکر شما مشغولم و بیاید
 روی و خوبی شما مالوف ای پروردگار این باران
 تواند و بندگان آستان تو آشفته روی تواند
 و آواره گوی تو سودانیان محبتند و شدید بیاید
 عشق حضرت احدیت ای دلبر زیبا پر تو جلوه
 عنایت بنما تا بشوق و شور آید و اسرار لایع
 بنمایند رخی برافروزند و جهانی بسوزند پرده بر
 اندازند و جان آزاده سازند دوستان قدیمند
 و یاران و ندیم فضل خطیم بنما و باب لطف قدیم
 بکش تا هر یک اختری نورانی کردند و خاوری
 رحمانی ای رب هوای صغوتک الذین اصطفینتم
 نظهور حبیب و ارتضیت لهم الاستفاضة من

نورک و اعرفتم فی بکار شهودک و سقیم من الماء
 التهور من بیدستی مطلع ظهورک ای رب عظیم
 من طوارء اشبهات و حوادث اهل المشابهات
 واجعلهم آیت حکمات و رایات منتشرات و انوار
 ساطعه فی کافه ابجوات و حیاضاً متدفقه و ریاضاً
 مزیقه حتی یثیر شه بهم نفحات قدسک فی الافاق
 و یستضی کل الارحاء من نور الاشرار انک انت
 القادر العزیز المقدر بحسب ارخ

هو الابی

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت مثر بریدان و راز
 رحمن رادراینه حقیقت و دریای عبودیت کشف
 نما و پر تو جهان افروز بزرگی و آزادی دستکاری

در مطلع بندگی و خاکساری استان پروردگار مشاهده
 کن در خیزه امکان تا عنان لامکان بلندی و صعود
 و ترقی جز بیال و پر عبودیت نتوان و قربت حیرت
 مقدسه جز بجز یک جناح رقیبت ممکن نه پس بدان که
 غنای آرزوی این مرغ بی پروبال پرواز در اوج بندگیست
 نه ازادگی و طیران در حقیقت چاکر نیست نه فلک سری
 پس تا توانی مرا باین صفت بجان و باین لغت مشایخ
 کن تا دل خرم گردد و جانم بشادی همدم جمال قدم اسم
 اعظم روحی لا اجبانه القدا تاج بندگی را بر تارک این عبده
 از اکلیل سروری ترجیح داده چه که باین مفتخر و عبا هی
 بوده و هستم شاع

ط حباب میرزا حبیب الله ابن حضرت اسم اعظم علیه بنا و تبه الاهی

یا من هو سترابیه و حب ربه الابی دو قطعه مسائل
 و اصل و جواب ارسال میشود در خصوص حضور آستان
 رب غفور مآذونید ولی بهمان شرط معروف و مطابق
 موعود چون جان نثریری احرام کعبه مقصود بندد
 و عزم کوی دوست نماید لا بد از معانی شاید و هدیه
 باید تا ورود و وفود مبارک و مسعود باشد هدیه نادره
 و از معانی گرانمای شما خبر حسن الفت حقیقی و مبارک
 دفع کلفت صمیمی بین حضرت ابوی و ایادی امر است
 این امری است که فرض است و بان توام امر است
 شما خود ملاحظه کنید که این قضیه چه قدر سبب حصول
 مشکلات و ظور صعوبات است انصاف بدید
 که این فرید و حمید در چه طوفان عظیم گرفتار و در چه

مصائب بی مثل و نظیر مبتدای غوار سهام بی امان
 از جمیع اعداء جمال مبارک از جمیع جهات پرتاب و سیوف
 ظل سلوان و بی حساب هجوم از هر مرز و بوم اعتراضها
 و تعرض چون دایره محیطه بر مرکز اخزان و الالم چون
 غیث باطل مستمر مشکلات و معضلات تجد و حصر
 مشاغل و متاعب چون امواج بحر تحریر و تقریر منابع
 روز و شب حتی وقت سحر وجود در نهایت ضعف
 تاثیرات ذوق حضرت احدیت منفراستخوان از کداخته
 و حسرت و کدورت در احشای آتش افروخته با چشمی
 کریان و جگری سوزان و مال و فغان مهیم با وجود این
 چه تنگی خاطر دارم مگر آنکه ملاحظه نمایم که رشته
 الفت اکمده پیوسته و اساس محبت بین کل راه

تشت بسته و بساط تخلف منطوبی و عذایم مخالف

متواری و نور وحدت منجی اگر دیگران را بلا یابی این

عبد مستولی گردد انوقت قد بعائیت معلوم شود

قسم بکافقدم که خاک قدم هر یک از اجناسم

و ابدا نه قولاً نه فعلاً تعرض بنفسی از منزلتین نمودم

و ابدا تکلیف جزئی بشخصی نکردم و کفتم هر نوع خواستش

و میل شماست مجری دارید ولی مرا مشغول ننمائید و از

اعیان کلمه الله منع ننمائید هر چه میخواهید بگوئید و آنچه

میخواهید بکنید کاری بمن نداشته باشید هر چه بکمان کنید

که من خلق نشده ام با وجود این تاله و فریاد است و

آواز بیدار باز تامل میکنم دوری نمی نمایم هر کس از

من دور شود نزدیک میشوم استکبار نماید مشغول

خشوع میکنم راضییم صد هزار تیر بر سینه امن خورد و
کسی غبار نشیند از شدت غصه ناتوان شده ام

هو الله

یا من اذخره الله لخدمته امره امر کاک کوه پریشان
ملاحظه کرده حقیقت جمیع حکم و نصاب روحیه و
مواعظ لطیفه روحانیه بود بقسمیکه صوره صفا تاثر شده
و جامود سحت بجزکت می آید غبار شدید از صوفی پرورد
میزودد آه صافی بود و زلال لطیف روحانی از ارض
جزره اثبات مینمورد و از سنک خان لاله های پرورد
میر و یانید چشم نابینا را بینا میکرد و سمع اصم را شنوا
مینمورد ولی چه فایده اگر شرح داده شود فریاد بر آید که
اهنت وارد گشته و تفسیر واقع شده وسیله تجدیش

جناب اسماعیل علی بن بابا علیه السلام

اذمان نمایند و سبب تشویش افکار کنند این نامه
 تاثیر بر عکس بخشد و این نضاج قباج شمرده شود طلیل
 از علاج طبیب فرار کند و سقیم از دریا ق غظیم نرفت
 نماید نصیحت در نزد اهل حقیقت مقبول و دلالت نبرد
 اولی الالباب مطلوب ولی بهانه جوان وقتی کوشش نمایند
 که مایوس از تاثیر شبهات شوند و نا امید از نفوذ و ^{سبب}
 تشابهات و الا جمیع کتب و صحف اگر القار در دهمه
 بنخشد و فایده ندهد لقد اسمعت لونا دیت حیاً
 ولكن لا حیات لمن تنادی در هم فیا هم عالیة ذل کل
 علانته فان جواد و اقرا نه لفی عمیه شدید لا ینفعه ^{التضع}
 ولا القول السدید ان حضرت از تصور اهل فتور طول
 نشوند و مشب و روز در ثبوت و رسوخ در دستان کوشند

و در شرفیات بدل جبهه فرمایند چون سدره منیا
 در اراضی قلوب ممکن یافت کل از فکر اتفاقاً شبهات
 فراغت کنند و بذیل ميثاق ثبت نمایند ولی حال
 تصور چنان نمایند که بوسایس شبهات و تمکک و
 تاویل مشاهبات و تخدیش از زبان ساده لان و نشر
 اقوال دارا، سخیفه میتوان فیضان بحر عظیم را از خلیج
 ميثاق منحرف کرد و در مجرای معاصد جاری نمود. فنبس
 ما هم زینتون حامی علم ميثاق رب ميثاق است و ما
 جنود عهد رب و دود عنقریب این صحاب مترکم را
 از افق عالم رایبل و اقطاب عهد را از مشرق ميثاق در
 نهایت درخشندگی و ما بش یابی و البهائ علیک و علی
 کل ثابت علی الميثاق ع

یا اسم الله اليوم میزان کل شیء و معنا طیس باشد
 عهد و پیمان رب مجید است کل را باید باین اسما
 متین دلالت نمود چه بنیان رصین جمال مبین است
 هر نفسی ثابت تر مؤید تر و موفق تر است و اگر روح
 القدس مجسم گردد فرضاً آنی توقف نماید قسم ببالقدم
 روحی لا یتأثر الفدا که جسم معوق و جسم معطل گردد
 چه که اساس دین است و علو کلمه است و سمو امر است
 در این است و بالفرض طفل رضیعی بیثبات و رسوخ
 نام قیام نماید چند ملکوت اهی بشرت او نماید و ملا
 اعلا امانت از کند عشرب این تر عجیب اسکار کرد
 پس باید ما و شما و جمیع اجزاء است اليوم نظر حاضر در این

لطيفة ربانية نمايم تا جميع امور به محور مطلوب دورا
 نمايد واليه استعانت عليك ع
 وانك انت يا من اذخرت الله لترويج الميثاق قم
 على عهد ربك قياماً تيزلزل به فرائض المنزلهين في
 ميثاق ربك الشديداً واجمع احباء الله تحت ظل شجرة
 الوعدانية بقوة وسلطان مبين تالله انك بؤبؤ
 كتاب الغيب وفيالق السطوة والاقطار وينصرك
 جنود الملكوت الالهى وترى مشارق الارض ومنارها
 تهتز لنفحات الله وانوار التوحيد تلوح من وجه النور
 وهوائف الغيب تخاطبك من الملائكة الاعلى طوبى لك
 ثم طوبى من هذا القيام العظيم الذى به داع وشاع
 امر الله وسكتم دعائم دين الله وانتشر ايات الله

وبتعش قلوب الأبرار وشتها الأنوار وظهر الأثر
 وتلج بجار الأمار وتايج نيران عرفان ربك المحار
 وبع منشور الشبهات فانه مملو من المشابهات والق
 عا الاذان آيات محكمات من الواح ربك وصحف
 مولاك فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد وكتاب
 العهد باثر من العلم الاعلى هو اوجه الدائمة على كل عينه
 والامر المنصوص فيها لا يعارضه جميع الصوائف
 الألواح فان المنزلهين ارادوا تثبت شمل الموصدين
 وتفرق الكلمه تبادل في فاسير واجتهاد واستنباط
 وقميص البهار طب الى الآن يا حسة على العباد من
 هذا الظلم المبين فاني لعمر الله لفي حزن شهيد من هذا
 النقع المتار الذي ارتفع في الغضا واغتر به وجوه

بعض الضعفاء وغطا على البصار بعض البلهاء وشمى
 به صدور الزنماء وانسرب قلوب اعداء الله يا اسفا
 ابيضت به اعين الاجتام من البكاء وناحوا بنصيب الكمال
 وتبسم به لغور الاشقياء والبلهلاء لفي فرح وسرور
 البلاداء لفي نعيم وجود فسوف يا تريم نباء ما كانوا
 يعملون وترى العلم المعقود بيد قدرة ربك الودود
 يرتفع على اعلام الشهور ويتوج فوق صروح الوجود
 ويتشتت الغيوم وينكشف السحاب المكموم عن تير
 ميثاق ربك القيوم بشعاع ساطع يحرق حجاب
 الضباب ويشتت مثل طيور الظلام فالثابتون
 يدمنون لفي حظا عظيم والمنزلون لفي عذاب الليم
 ويقولون يا حسرة علينا بما فرطنا في عهد الله وثنا

واتخذناه سخرى والعينه على اعقابنا ما شر من اوراق
 الشبهات منتهكين بالمشابهات تاركين الحكيمات
 التي نصروا في الكتاب الاودس المبين وفضو ضائم
 العود العظم ربنا انا اتنا اليك وانتهينا من رونا
 متوسلين بذيل عقوقك لديك ربنا اضلنا قليلا
 من عبادك الضعفاء واغويننا شر ذمته ضعيفين
 البلهاء فاعف عنا واصفح انك انت الغفار ربنا
 لك يتحقق العول المحسوم اذ تيرة الذين اتبعوا من
 الذين اتبعوا وليقول الضعفاء ربنا انا اطلنا سادنا
 وكبراءنا فاضلونا السبيل ع ع ع
 اين عبدا بحال باوجود اين هجوم از مهر منزلي والفا
 اين شبهات وتخذيش از زبان جهال وتشتيت شمل

کلامه است بکلمه تقرض با جدی بنمودم و بکمال کمال و منظم
 و سکوت و سکون معامله نمودم و از هر نفسی هزاره
 شنیدم و صدمه شدید دیدم آه نکشیدم و فریاد و
 فغان ننمودم که مبادا کوشی خبردار گردد که در عهد
 و میثاق تمیز زلی هست ولی این بهیوشان کمان دیگر
 نمودند بر حبارت افزودند عاقبت بصرف افتراء
 برخوایستند و با وجود ظلم و عدوان و جور و طغیان
 آه و اینین بلند کردند که ما قتل و شهیدیم و در ضیق
 شدید جواد با آن التفاتها و فرمود خطا و توبه با طهور
 نفاق الآن از این عبید نظم نماید فاعبروا یا اوباء

الأبصار ع
 هو انابی

حضرت فاضل صلی الله علیه و آله انابی

ايها الفاضل الخبير واكليل الخطير ان الاسم العظيم
 والنور الاقدم القوي اليك مقاليد ابواب قلوب العالم
 ومنافع مصاريج افئدة الأمم لتبتهد بالفتوح
 الرباني والشرح على المتون الوجداني وشرح صد
 بنور العلوم ونور قلبك بسراج الغنون واضاء
 وجهك بنصرة الرحمن وانطقك بحوم البيان
 وحقيقة البيان وشر من فك الغوائد النوراء
 والخرائد الغراء ولما لي الثناء واجرى من معين
 فطرتك لتسليم وفجر من منافع كينونتك بنايع
 الحكمة والتسبيل حتى في هذا الاوان تجوا في المبدأ
 وتطلق الاعنة وتشرح الامنة وتشتت شمل
 الظلام وتفرق جمع اللئام وتشر في الصنف

وتبج على الألف وتوقد سراج الهدى في شوكه ملكه
 العدو القصوى وتشر لو آء الفلاح في ملكه ^{نخاء}
 حتى تبايد بجنود الملكوت الأبهى وتجد بلائكم الملائ
 الأعلى ولعمركم لو قمت حق القيام على شرفيات ^{است}
 سطفت رائحة محبة الله في ملك الأراجا كلها وذا
 وشاع آثا زانت في ملك الجهات وحتى كجاتك
 المعاهد والرؤى واترنت وربت ملك النبوة الذرا
 وانبت نباتا حسنا باذن ربها وترنت بر ^{من}
 النشأة الاخرى قم حيث آفاك الله فسبحان
 ربى الأبهى والهباء عليك وعما كل ثابت راسخ
 عما يشاق استدع
 هو الأبهى

حضرت شيخنا فضل عليه السلام
 في بيان

يا من تعطي مشامه من نفحات القدس انى اخاطبك
 من هذه البتقة المباركة فشا الانوار مطلع الانوار
 مشرق الآيات يا ايها الحقيقة المستفيضة من فضيل
 الازم في يوم ظهور الاسم الاعظم قد جاء يوم خلع
 القدار في حجب محبوب الأبرار والنشر لسجين المساك
 وعبير الذكر وشرب جيق الانجذاب وكشف العطاء
 وجزل العطاء واشراق الانوار وهتك الأستار
 وظهور الأشرار وبروز الأحرار ينبغي لملك ان
 يسابق الأبرار وليعى في اعلاء كلمة الله ونشر
 نفحات الله وتعطير مشام اجباء الله واجباء
 النفوس الميتة بنفحات آيات واطهار الآيات
 البنيات لعمرك ليوفقك ربك باليد البيضاء

ويؤيدك بشعبان مبين قد قضت الايام ومضت
 الأعوام وضافت الاوقات وتعلكت كاس
 الحيات فاعتنم الفرصة في هذه الايام واشرق
 في زجاجة الابهان بانوار الهداية الكبرى والضراعة
 العظمى ليحكك الله آية ماهرة ساطعة في ارض التوحيد
 ورواية شاهرة على جبل التعزيد والبهائم عليك عرش

هو الله

اين مناجاة را هر نفسي بجال تصنع وابهال بخواند بسبب
 روح در بيان قلب اين عبد گردد و حكم طافات دارد

هو الابهى

الهى الهى انى ابط اليك الكف التصنع والتبتل و
 الابهال واعفرو جهى تبرا بعبتة لقدتست عن ادراك

اهل السماوات والارض من اولى الالباب ان تنظر الى
 عبدك الخاضع الخاشع باب احد بيوتك بطمأنينة
 رحمتك وتغمزه في كبار رحمة صديقتك اى رب
 انه عبدك البائس الفقير ورقبتك السائل المتضرع
 الاسير بهتل اليك ومنوكل عليك متضرع بين يديك
 يناديك ويناجيك ويقول رب ايدنى عافيتك احببتك
 وقول عافيتك حضرت احدتيك ونور جنبتي ما نور
 التعب في ساحة قدمك والتبطل الاملاوت عظمتك
 وحققني بالفناء في فناء باب الوهيتك وعنى على
 المراتبة على الانعام في رحمة رب بيتك اى رب
 اسقني كأس الفناء والبسني ثوب الفناء وعزني
 في بحر الفناء واجعلني عباراً في ممر الاحياء واجعلني

فداء للأرض التي وطئتها أقدام الأصفياء في سبيلك
 يا رب الغرة والعليا اكنت انت الكرم الرحيم المتعال
 هذا ما نيا دامت به ذكرك العبد في البكور والواصل اى
 رب حقق آماله وقور اسرار و اشرح صدره و اودق
 في فذمة امرن و عبادك اكنت انت الكرم الرحيم الوهاب
 و اكنت انت العزيز الرؤوف الرحمن سع

الله ايهى

اى منادى شياق و مثلت منغى هذا المقام الكريم
 انت الحق يعطيك من هذا المقام الرفيع و الشان العظيم
 الملائكة المقربين ثبتت قدسيك و ارشد عضدك
 و افتح شفيعك و ناد بعبوديتي للعبية المقدسة التي
 خرت لها الوجوه و الشمس و النجوم و الملوك و المملوك

الله جليل كرم عليه السلام و الله الاوى لاطم ناسه

عنا الوجوه والاذقان فان العبودية المحضة العارية عن
 كمال تفسير وناول كما امتلئت بها اوراق وصحائف هي
 كل بصري وقوة قلبي وحيات روجي وباب فتوحى و
 اهنر از فروعى ونور وجهى بين العالمين يا ايها الناطق
 القائل اطلق اللسان وارخ العنان فى هذا المبدأ
 وعلم المشام بذكر الاسم الاعظم روجى ناجية الفداء
 مجامع اهل انكاه هوسه وصوامع اهل الملكوت ومحافل اهل
 البهائم فى هذا اليوم المشهور والبهائم حليكت وعيا كل
 ثابت علم الميثاق عع حمد خدا را كه بجز
 رضا فائزى ودر سبيل دلبر كنيا سرشته در باد صحرا
 كاهى كوه قفقاز والبرز صعود نماه وكى بالهيه شرق
 وعرب طى نماه وكى بجز ابيض وجم احمر وقلزم نمان

بجاء حجاب حاجى ميرزا محمد تقى طبیب مشهور بماء الابی

و همت مہندی قطع نمائی فی العجاہ در سبیل ربّ بلبل
 سآخ افاق کشتی و سباج کجار ہند و خلیج عراق
 و ہشت آہ اللہ ماہ فلکت سیر اشراق شوی و کوکب طالع
 از مرطلع انوار تائیت نکون بہال مبین کردی و علم
 ذکر افتاب علیین جمیع اجبای الہیرا فرداً فرداً بکبیر
 ابدع ابہی ابلاغ نامسد سع

اللہ ابہی

ای ناشر مذاق سپاہ ملکوت ابہی و جنود جبروت
 اعیانہ سابع از عالم بالا در ہجوم بہت صفوف و الرف
 ملل خالم ادنی سواالی مدحور و مذموم و مکسور افواج چون
 امواج متواصل و حیوش پر خروش مترادف بالین
 سلطوت قاہرہ و شوکت باہرہ و قوت غالبہ و قدرت

کماله الهیه عمق رب خضعت الاعناق وذلّت الرقاب
 و خضعت الاصوات تحقق باید قل سیر و ان الارض
 فانظر و کیف کان عاقبه المکذبتین صد هزار مرتبه تجربه
 کتبه و مشهور و واضح کرده با وجود این باز سهود خطا
 مینمایند و ضبط و نسیان میکنند قدری باید اهل فنور
 قرآن تلاوت نمایند و در وقت در حصص قرون اولی کنند
 و در آیه مبارکه چند مهالکت مهزوم من الاخراب فکر
 نمایند تا منظر لعل تیز گرا و بخشی کرده اند الحکمه ان شمع
 روشن محبت الله در رشتان هند و رشتان بانوار نبوت
 در سوخ چنان بر از دست که آن جمعا بمبارک شمع شد
 خضر تیب بار و تا نگیرد را چون انوار سحر منشر بینی و
 آیات نصرت جمال غیب را مشروح و مشهرت شاهده

۴۵۹

کنی آمین ملکوت ابی شوی و نغمه یا بشری بر آری
 و ناله و حنین مجتبین شوی و امتاز و الیوم اتها المجرین
 ملاضله کنی باری کرمهتر ابراء کلمه الله بر بید و خضر
 لقه یس امر الله لا نلت کرم و مجمع روحانیاں رادین
 سامان چنان کرم کن که صورت کبیر و تلبیس بمجامع
 ملا و انکار رسد و آمینک تو صدش بمجامع اهل ملکوت
 ابی و اصل کرده و الهباء علیک و کلمه است ع
 المیاق بقوه نیر الافاق ع ع

هو الابی

قد اشرق الافاق من انوار الاشراف طوبی للفق
 مدار ترفع التذاد من اشجرة المبارکة فی طور سیناء
 لوبی للسامعین قد تعطرت الارباع من نفاث القدر

سهول مع مبارک حضرت مولی الورع ارداع
 الطین له الغدیر بحمة ارمغان اجار امر کما
 در قزوین غراف لغنی فر مؤنر

البصاء طوبى للمستحقين قد تجلى نور حده
 التعزير طوبى للمستحقين قد كشف الغطاء
 البصاء طوبى للمتجددين قد دارت كأس
 الطاف في بصيرتكم الوفاء طوبى للشاربين
 مكوت الأبحى وحلل المراد الأعي طوبى
 زين قد فاض سحاب الكرم بالفيض الأعظم
 الفيض عظيم قد تنورت القلوب من أنوار
 محبوب إن هذا النور مبين قد تردى عبدة
 آية العبودية لأحباء البصاء وإن هذا

هو ان يهي
 انما جازت
 من اهل
 عديدها
 الى الكمال

لغوز عظيم شعاع
 ايها النزع الخادم للشجرة ضرات
 بى
 ب در ابادنه مقبول ومحبوب وممدوح ابنة

تأیید از ملک و جوهر است با کل توحید در این سبب
 نشانی بنمایند و نظائر تجرید بقربانگاه مثنیابند ^{عظم}
 نعمت خدمت امر الله است و اکمل موهبت شهوت
 در سبیل الله از خون و عنایت حضرت خدای کمال
 امید و آمال چنین است که افغان در کل آن حسن
 چون نور مبین از افق یقین بدرخشند و بکمال جد
 در ترویج امر الله و اعلاء کلمه الله بکوشند و در
 مقابل سهام شبهات ناقصین بنویسند این مقام ^{و میت}
 نمایند و شبایلین دشوم را چون بخوم رجوم کردند
 طفل جدید را نام خاور نجد و البهتاء و علیک و
 علی کل اجزاء الله هناک الذین ثبتوا علی میثاق
 الله العیز العظیم
 ع ع

برادر جناب زائر آقا علی اکبر عبیده بهاء الدین
برادر

مادر حضرت آقا علی اکبر عبیده بهاء الدین

ای طائف مطاف ملاء اعین دست نیاز بدرگاه
خداوند بلندکن مناجات نما که ای بلند پرستش
وستایش تو شایان و سزاوار گشتی خاک را
پرورش دادی و پرورش نیان عنایت چون لؤلؤ
لؤلؤ در آنغوش صدف رحمت تربیت فرموی و
برشد و بلوغ رساندی و سع و بصیرت بشیدی و
بش براه هدایت کبری دلالت فرموی و در نظر
منتهی ثاوی دادی و بر عی و شوق اله ثابت
در رخ درشتی و بلواق مطاف ملاء اعین فائز فرموی
حسب مع این الطاف را من من استحقاق شایان

در ایگان نمودی ای یزدان مهربان حال از
 اشارات حفظ نما و از جنود شبها صیانت فرما
 از تند باد امتحان و قایم کن و از لوفان آفتاب
 حایه فرما چه که حقیقت وجودی عون و عنایت ^{ظلم}
 منقود گردد و روح غلبه ^{بالمعنی} عین تراب
 سقیم شود رحمت نامویدت بخش صیانت کن
 انک انت الکافی الکریم ع ع

هو الایحی

ای اسمعیل حلیل جمع یاران الهی باید بیخ
 الهی باشند یعنی جمیع شئون خویش را خدا و
 قربان جمال یزدان نمایند تا بمقام قنایه آید
 که قربانی کل را بنا است فائز گردند و آن ترک

هو الایحی
 عید بهاء اتر الایحی

اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان
 جمال این روحی لأجانه العداست چه که ذات
 احدیش معدس از عبودیت عالم بشریت است
 و غنی از رفیت مادی است پس باید عبودیت
 بندگانش پرداخت که خین عبودیت است
 چون شاهد این مقام در محفل باران جلوه نماید اتحاد
 و اتفاق و یگانگی و وحدت اصله چون محبوب
 یکتا رخ کشاید و عرض جمال نماید پس بگو ای باران
 رحمن وقت اتحاد و اتفاق است و زمان
 یگانگی و آزادی بیکدیگر مهربان باشید و بجهت
 همدیگر پردازید اول خادم شما منم اول غلام
 شما من قسم بحال قدم روحی و ذاتی و کسینو

اَلْحَيَاءُ الْفِدَا كِه رُويم بِنورِ خِدْمَتِ كِه سَتَمَانِ حَقِ
 رُوشَنِ وِشَامِ نَبِيحَاتِ مَحَبَّتِ بَارِ اِنِ مَعْلُومِ نَهَا
 اَمَانِ وَا رِزْوِيْمِ اِيْنِ اِسْتِ كِه بِنْدِمَتِ بَكِ بَكِ
 اَز دُوسْتَانِ پَر دَا زِمِ اِيْنِ اِسْتِ مِيْرَانِ وَا
 عَلِيْكُمْ سَلَامٌ